

رِسَالَةُ الرَّايِّ رِسْفَرُهُ

تَأَلَّفَتْ

مَجْدُ الدِّينِ جَعَلِي كَلِي

شیخ مجدالدین ابوسمید شرف بن مؤید ابن ابوالفوج
خوارزمی بفسادای (۵۵۶ - ۶۱۶) بنا بر شجره نامه واجازه نامه
ادبه رضی الدین علی لاکه در دست است (یعنا س ۱۸ ص ۵۳۱)
یکی از اقطاب سلسله کبرویه است. از آثار و رسائلی بامعنی و بدیع و
ترانه‌هایی پرمغز و دلکش در دست است، و از آن جمله است،
۱ - تحفة البرره به عربی (نسخه ۵۸۸ مجلس شورای ملی و
۲۷۴ دانشکده یزشکی تهران).

۲ - نامه‌های او (فیلم ۴۶۲ دآ، و ۴۶۳ دپ، و ۸۴۹
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و نسخه ۲۷۴ مجلس شورای ملی)
۳ - رسائلی بنام: «اخری، السیر و الطیر، فی المزله و خلوة،
فی المزله، رساله شیخ مجدالدین در جواب قاضی شرف‌الدین، و
رساله‌ای در سفر (فیلم ۴۶۲ دآ، و ۴۶۳ دپ، ۱۴۲۲ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران، غایب الامکان به تصحیح فرمنش ص ز، مجله دانشکده
ادبیات دانشگاه تهران، (س ۷۳ و ۷۴ ص ۳۲۶)

رساله سفر او یکی از آثار برگزیده و پرمغز عرفانی است که
قبلا از روی دو نسخه یکی مجموعه خانقاه نعمت‌الهی تهران که در ۸۱۳ تا
۸۲۲ کتابت شده است (آقای دکتر فرمنش در مقدمه غایب الامکان آن را
شناسانیده‌اند) و دیگری مجموعه مورخ ۱۱۸۸ (آنرا در شماره ۷۳ و ۷۴ مجله
دانشکده ادبیات تهران شناسانیده‌ام) در مجموعه سخنرانی‌ها و مقاله‌ها در باره
فلسفه و عرفان اسلامی از انتشارات دانشگاه کلمبیا منتشر کردم (ص ۱۷۸ تا
۱۹۰). ولی پس از دست‌یابی به عکس فیلم شماره ۴۶۲ کتابخانه مرکزی
در یافتیم که این رساله عزیز القدر باید دوباره مقابله و تصحیح گردد
چون در آن دو نسخه تحریفات و افتادگی‌های فراوانی یافتیم. پس دوباره
همت در تصحیح و مقابله آن نمودم و اینک آنرا تقدیم دوستداران عرفان
می‌نمایم بامیدی که مورد قبول خاطرشان افتد.

در این تصحیح نسخه دانشگاه را که مورخ ۷۰۶ است اصل قرار داده‌ام
و در آن «د» نهادم و نسخه خانقاه که مورخ ۸۱۳ تا ۸۲۲ با آن مقابله کردم
و اختلاف‌های آن را به عنوان نسخه بدل به رمز «خ» در زیر صفحات آوردم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ^۱

الحمد لله والصلوة على رسول الله. وبعد، قال الله سبحانه: «قل سيروا في الأرض»^۲ وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «سافروا تصحوا وتنموا»^۳ خلاصة موجودات، وزبده مخلوقات، محبوب حضرت ربوبیت، ومطلوب عالم صمدیت تاجدار «لعمرك»^۴، ولایت بخش «فاتبعونی یحببکم الله»^۵، آشنای «قل انما انا بشر مثلکم»^۶، یگانة «لست کا حدکم» در تلاطم امواج نبوت چنین گوهری به ساحل عبودیت انداخت که در کنار فهم هر^۷ صاحب دولت کسه افتد مقبل ازل وابد گردد «سافروا»- سفر کنید.

غلام آن صاحب نظر صاحب واقعه ام^۸ که از راه حقیقت نظری کند^۹، و از حضرت ربوبیت استعانتی طلبد، تا به وقت مکاشفه معلوم اوشود^{۱۰} که سفر عوام دیگر است، و سفر خواص دیگر، و سفر نخاص الخاص دیگر، و فایده هر سفر چیست، و ربح تجارت هر یک چند است^{۱۱}؟

اما سفر عوام
سیاحت اقلیم است و با این همه این جماعت^{۱۲} را دومرتبه است: طایفه ای آند که^{۱۳} به آفت حجب طبیعت مبتلا گشته اند، و خاصیت انسانیت را در ظلمت بشریت و طبیعت گم کرده^{۱۴}، و به دانه شهوت^{۱۵} در دام ابتلا افتاده، و قدم در دایره حیوانات نهاده «اولئك كالانعام بل هم اضل» فایده سفر ایشان در سیاحت زمین و سلوک اقلیم راجع به لذات نفسانی^{۱۶} است تا چگونگی حواس را به دیسین چیزی و شنیدن چیزی تربیت دهند، و طبیعت را در استیفای آن لذات تغذیه ای به ارزانی دارند، و به یکدیگر به کثرت اسفار و طوف بلاد تفاخر کنند.

و طایفه ای دیگر آنهاند که بوی آشنائی به مشام باطن ایشان رسیده است و ذوق آفات

۱- دا، بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين قال الله تعالى «قل سيروا في الارض» قال رضي الله عنه اخبرنا ابو الحسن عبد الرحمن بن ابي القاسم الاشمري انا ابو سعيد محمد بن احمد القاضي الساهدي انا ابو سعيد محمد بن عبد الرحمن الكنجري انا ابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان انا جعفر بن احمد بن نصر الحافظ (حد) ثنا يعقوب بن حميد بن كاسب (حد) ثنا محمد بن عبد الرحمن يعني ابن الورد عبد الله بن دينار عن ابن عمر انه سمع رسول الله - صلى الله عليه وسلم يقول، «سافروا تصحوا وتنموا» قال الله تعالى «قل سيروا في الارض»، وقال النبي عليه السلام، «سافروا تصحوا وتنموا» ۲- الانعام ۱۱/۶. الثمل ۶۹/۲۷، المنكوت ۲۰/۲۹، الروم ۳۰/۳۲ ۳- جامع صغرى سهولى، ج ۲ ص ۲۹ به نقل از احاديث مثنوى فروزانفر (چاپ دانشگاه) ۴- الحجر ۷۲/۱۵ ۵- آل عمران ۳۱/۳ ۶- الكهف ۱۱۰/۱۸ ۷- خا، در کنار هر ۸- دا، غلام صاحب واقعه ام ۹- دا، نظر کند ۱۰- دا، تا به وقت معلوم و مكاشف اوشود ۱۱- دا: هر يك چه ۱۲- دا، و با اين همه آن جماعت ۱۳- دا، طایفه ای که ۱۴- دا، خاصیت بشریت را در ظلمت انسانیت و طبیعت گم کرده ۱۵- ها، شهوات ۱۶- خا، لذات انسانی

دنیای به باطن^۱ ایشان پیوسته، انتباه دل دیده ظاهر بین ایشان^۲ را اعتبار بین گردانیده است، وقایع دنیای ضمیر ایشان^۳ را صاحب تجارب کرده، به هر کجا که بر گذرند، و هر بنای قدیم که مشاهده کنند^۴ از ارباب آن بقاع و خداوندان آن دیار باز اندیشند، و بدانند که اصحاب آن در آن عمارت ها چه خون دل خورده اند، و در اساس و بنای آن چه سعی های جمیل ارزانی داشته و طول امل و غرور دنیا و وسوسه شیطانی و هوا جس نفسانی چگونه هر یک را مستغرق آن عمارت گردانیده، و از حقیقت آن که:

بر باد نهاده اند بنای عمرت بر باد کجا بنا بود پاینده؟^۵

چگونه بی خبر گشته تاشهوت باطن و نهمت نفس^۶ همگی همت ایشان را مستغرق عمارت ظاهر گردانیده^۷ است، و به عاقبت پیش از اتمام آن عمارت و کوشک و قصور و باغ و بوستان^۸ ضربت ملک الموت خورده اند^۹، و از معاملات اعمار ایشان^{۱۰} هیچ حاصل و باقی نمانده:

این الاکاسرة و الجبابرة الاولى

کنزوا الکنوز و ما بقین^{۱۱} و ما بقوا^{۱۲}

یا بروقی مراد و هوای عمارات به اتمام رسانیده اند، و روزی چند^{۱۳} طبیعت فرعونى را تربیت داده، و عاقبت الامر معلقى زده به کتم علم باز رفته، و هزار گونه درد و حسرت با خود برده، و در وقت مفارقت از هر خشتى^{۱۴} الم جان کنندى یافته، و از بریدن آن جراحت معنوی در دل^{۱۵} و جان مشاهده کرده، و بسوء خاتمت آن مبتلا^{۱۶} گشته، و اسیر حساب حلال و عذاب حرام آن شده^{۱۷}، و دیگران به فواید^{۱۸} و تمتع آن محظوظ گشته، و دشمنان به رگم انف ایشان^{۱۹} بر آن استیلا یافته، و با دوستان به مراد دل نشسته، و هرگز^{۲۰} به خدایا مرزیدنى اورا یاد ناکرده.

چون این احوال مطالعه کنند، و بسى وفائى دنیا تأمل کنند^{۲۱}، فایده سآمت دل از کار و بار دنیا باز یابند، و دل در کاری که به ضرورت از آن مفارقت باید کرد نبندند و خود را مبتلای عشق^{۲۲} بی وفا نکنند، و پیش از آن که به ترک ایشان بگویند و با دیگری درسازد

- ۱- خا، ذوق آفات به باطن ۲- خا، ظاهر ایشان ۳- خا، ضمیر ایشان
۴- خا، مطالعه کنند ۵- خا: بر باد فنا نهاده و بنای عمر بر باد است کجا بنا بود پاینده
۶- خا، نهمت نفس ۷- دا، مستغرق آن عمارت کرده است ۸- خا، پیش از اتمام
آن عمارت و کوشک و قصور و باغ و بوستان ۹- خا، خورده ۱۰- خا، و معامله
اعمار و عمارت ایشان ۱۱- دا، فما بقین ۱۲- بیت از ابوطهیب متنبی است از
قصیده ای بدین مطلع:

ارق علی ارق و مثلی یارق و جوی یزید و عبرة تفرق

- ۱۳- خا، رسانیده و روزکی چند ۱۴- خا، هر جنس ۱۵- خا، از بریدن از آن
جراحتی در دل ۱۶- خا، بسوء خاتمت مبتلا ۱۷- خا، اسیر حساب حرام و حلال آن
شده ۱۸- خا، از فواید ۱۹- دا، به رگم ایشان ۲۰- خا، هرگز از وی
۲۱- خا، تأمل نمایند ۲۲- خا، به بلای عشق

سه طلاق بر گوشه چادرش بندد که «طلقتك ثلاثاً»^۱ و در این مقام مسلمان و کافر و جهود و ترسا
مشر کنند^۲، چه اول نظر عقل چون از آفت سبل طبیعت خلاص یابد این است. و بدین سبب
است که صایبان هر چند به آخرت و درجات و درکات ایمان نداشته اند^۳ اما همگی همت بدان
مصروف داشته اند تا چگونگی خود را^۴ از مألوفات و لذات دنیوی^۵ بلکه از آفات لذت‌نمای
عالم غدار فطام دهند.^۶

بیت ۷

عاقل چو به سیرت جهان درنگرد اقبال زمانه را به يك جو نخرد
پیوسته در آن بود که^۸ تا آخر عمر زین دام بلا چگونه بیرون گذرد

و اما سفر خواص^۹ سفری است از ملك به ملكوت، از ظاهر به باطن، از
صورت به معنی، از شهادت به غیب «و كذلك نرى
ابراهيم ملكوت السموات والارض»^{۱۰} چه عالم ملك میان بهایم و آدمی مشترك است،
بلکه حظ بهایم از عالم محسوسات و شهوات و لذات صورتی یش از آن است که
نصیب آدمی مشرف^{۱۱} به زینت عقل و مکرم و متحلی به حلل فهم^{۱۲} و ادراک است. اگر عالم
مبصرات است کرکس^{۱۳} اضعاف از پیش‌بیند^{۱۴} که آدمی، و اگر عالم مشمومات است سگی یا
گرگی یش از آن بوی برد که آدمی، و اگر لذت مباشرت است دراز گوش را با آدمی
چه نسبت، هم بدین قیاس دیگر لذات^{۱۵} و مطلوبات حسی. پس اختصاص آدمی راست مشرف
شدن^{۱۶} به زینت و حللیت عقل، و مکرم گشتن به کمال فهم و ادراک و پیدا گردانیدن^{۱۷} خاصیت که:
«ولقد کرمنا بنی آدم»^{۱۸} بر جلوه دادن، پس حقیقت^{۱۹} «ونفخت فیهم من روحی»^{۲۰} بدان است
که خود را مرتعی طلبد و رای مرتع حیوانات، و تماشا گاهی جوید و رای تماشا گاه حواس^{۲۱}
و تأمل کند تا به چه چیز با بهایم اشتراک یافته است تا تواند به ترك آن بگوید، و نظر کند تا به
کدام خاصیت^{۲۲} از حیوانات ممتاز شده است به ترتیب آن برخیزد. تا در میان تاریکی شب

- ۱- «یادها یادها ... قدطلقتك ثلاثاً لارجمة فیها» نهج البلاغه (چاپ شیخ محمد عبده) ج ۲، ص ۱۵۳.
۲- خا، و در این مقام کافر و مسلمان و ترسا و جهود مشترکند ۳- دا، صایبان
که حضرت و درجات و درکات ایمان نداشته اند ۴- خا، بر آن برگماشته اند که خود را
۵- خا، دنیوی ۶- خا، خلاص کنند ۷- خا، رباعیه ۸- دا، در آخر
۹- خا، سفر خاص ۱۰- الانعام ۷۵/۶ ۱۱- خا، نصیب آدمی که آدمی مشرف
۱۲- خا، به حللیت فهم ۱۳- خا، کرکسی ۱۴- خا، اضعاف آن بیند ۱۵- خا،
هم بر این قیاس کند دیگر لذات ۱۶- دا، به مراتب مشرف شدن ۱۷- خا، پیوسته
کردن ۱۸- الاسراء ۷۰/۱۷ ۱۹- خا، و جلوه دادن سر حقایق ۲۰- الحجر
۲۱- خا، تماشا گاه دنیا ۲۲- خا، تا به چه خاصیت

دیجور عالم محسوسات^۱ سیاره «و بالنجم هم یهتدون»^۲ مطالعه کند که «فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا»^۳ چون خو کرده عالم ظاهر است و الفتن گرفته عالم حس، ناگاه چون چشم بصیرت و دیده عقلش بر کمال ولایت ملکوت افتد^۴، و تجلی انوار عالم اسرار بر باطنش پیدا شود پندارده^۵ که سلطان الوهیت سایه افکند^۶، یا کمال ربوبیت مشاهده افتاد «قال هذاری»^۷ تا لطف عنایت پرورش و کمال مرحمت خداوندی دریابد، آفت^۸ نقصان باطن وی به جای آورد و دیده باطنش را کحل هدایت در کشد، و پرده عصمت بر روی ولایت^۹ فروگذارد، و در اغمای آن حالت آب لطف بر صفحات ضمیرش زند. و از آن واقعه افاق و انبعاثش ارزانی دارد،^{۱۰} تا آفت تغییر در غیبت و حوادث در شهادت مطالعه کند، و به استغفار «لا احب الاقلین»^{۱۱} مشغول شود، و به سود و ریح عبودیت باز آید،^{۱۲} و دست بر نبض طلب نهد، و اختلاف «فمنظر نظرة فی النجوم»^{۱۳} ادراک کند، و بدان امارات و علامات و استدلالات بر بحران طبیعت و مزاج حکم کند^{۱۴} که: «انی سقیم»^{۱۵} و بر وفق^{۱۶} شفقت و احوال خود عشق طبیعی بر طلب کمال خویش روی به داروخانه غیب نهد، و در طلب تریاک معرفت جان بر میان بندد، و دست نیاز به در یوزه^{۱۷} دراز کند که: «انی ذاهب الی ربی سیهدین»^{۱۸} تا در وقت عنایت بی علت، و فیضان انوار کرم هنوز لب به در یوزه و درخواست ناگشاده بود که دست ساقیان لطف و رحمت جام جهان نمای دل را مالامال شراب عرفان گردانیده باشند که: «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض»^{۱۹}.

در دو عالم است. عالم اول عالم عبودیت^{۲۱} که چون از وظیفه «سنریهم آیاتنا فی الافاق»^{۲۲} بر سبیل مطالعه ملکوت بیرون آید و قسم^{۲۳} در ولایت و «فی انفسهم»^{۲۴} نهد، طول و عرض عالم ملک که اقالیم^{۲۵} سبعة و بحار و جبال و هفت آسمان و عرش و کرسی فرو گرفته است به نسبت^{۲۶} با

- ۱- خا، تاور مهان شب عالم دیجور محسوسات ۲- النحل ۱۶/۱۶ ۳- الانعام ۷۶/۶
- ۴- خا، چون چشم بصیرتش بر عالم غیب و دیده عقلش بر کمال ولایت ملکوت افتد ۵- خا، پیدا گردد می پندارد ۶- خا، سلطنت الوهیت سایه بروی افکند ۷- الانعام ۷۷/۶ و ۷۸ و ۸- خا، مرحمت خداوندی او را دریابد و از آفت ۹- پرده بر روی ولایت او ۱۰- خا، و او را از آن واقعه انتبای ۱۱- الانعام ۷۶/۶
- ۱۲- خا، سؤ مزاج عبودیت باز داند ۱۳- الصافات ۸۸/۳۸ ۱۴- خا، استدلال بر بحران طبیعت و مزاج حکم کند ۱۵- الصافات ۸۹/۳۸ ۱۶- دا، تا در وقت ۱۷- خا، به درخواست ۱۸- الصافات ۹۹/۳۸ ۱۹- الانعام ۷۹/۶
- ۲۰- خا، سفر خواص ۲۱- خا، اول عالم عبودیت ۲۲- فصلت ۵۳/۴۱ ۲۳- دا، بیرون آید در ولایت ۲۴- فصلت ۵۳/۴۱ ۲۵- دا، ملک اقالیم ۲۶- خا، فرو گرفته به نسبت

عالم ملکوت چگونگی تنگ میدان و تنگ عرصه بود،^۱ طول و عرض عالم ملکوت و اسرار آیات آفاق به نسبت با طول و عرض ولایت باطن هزار بارتنگ عرصه تر افتاد. به حسب ممالک اقالیم زمین عبر باید کرد،^۲ و در خواص حقایق معانی حیوانی^۳ و بهیمی و سمعی و شیطانی اطلاع باید یافت^۴ و دقائق اخلاق ذمیه و حمیده نفسانی که معادن کوهسارهای طبیعت است و جواهر بحار انسانیت و بشریت بیاید شناخت.^۵ پس برسبیل معراج روی به آسمان دل نهاد^۶ هر آسمانی را خاصیت دیگر^۷ و هر فلکی را کوکبی دیگر بربک فلک ستاره توکل، و بردیگر ستاره رضا، و بردیگر ستاره محبت^۸، وهم بر این نمط هر فلک به کوکبی دیگر منور گشته و هر آسمانی به ستاره ای مزین شده. چون صفات و خواص عالم سموات دل مشاهده کرد، به «قاب قوسین»^۹ ولایت روحانیت رسد^{۱۰} تجلی انوار روح پاک ظاهر شدن گیرد، سراسواه روح که خلیفه به حق حق است بر عرش دل کسه: «الرحمن علی العرش استوی»^{۱۱} مکاشف گردد. آفت «هذاری»^{۱۲} که در ولایت ظاهر رنگ کفر داشت در ملکوت دل نقش «انا الحق»^{۱۳} گردد،^{۱۴} چون آن پوست باز افتاد «انا الحق» ظاهر گردد^{۱۵}، هنوز مبادی^{۱۶} حالت بود و امارت خامی کار. چون سالک محفوظ عنایت بود^{۱۷} و در عصمت متابعت سید کاینات^{۱۸} ارود، افول خورشید روح مشاهده دیده باطن گردد^{۱۹} که مستفاد از «نورالله»^{۲۰} بود تا هنوز به نور عقل تصرف خواهد کرد هر چه و رای قوت عقل آید حکم تجلی حق کند، آفات «انا الحق» و «سبحانی»^{۲۱} سر در کند^{۲۲} مبادی شبه حلول پیدا گردد، چون تربیت^{۲۳} روح پاک محمدی مدد کند^{۲۴} راه به «نورالله» گشاده شود که افاضت آن موقوف متابعت است راه جذبات که تمییز رعایت شرایط کار سنت است که اصحاب دیر و رهائین را تا مبادی^{۲۵} این ولایت راه هست اما چون از این در گذشت پی گم کن، چون راه فیضان «نورالله» از راه جذبات حق بسته دارند به حکم تقدیر و مشیت خداوندی که دین محمدی را ناسخ ادیان دیگر گردانیده است. حقیقت ناسخی^{۲۶}

- ۱- خا: اندک عرصه
- ۲- ۱۵- نخست ممالک اقالیم زمین نفس هیرت باید گرفت
- ۳- ۵۱: حیوانات
- ۴- ۳- اطلاع یابد و به آفت
- ۵- خا: معادن جواهر طبیعت است
- ۶- خا: پای همت بر سر آسمان دل نهاد
- ۷- خا: و گوه‌های بحار انسانیت بیاید شناخت
- ۸- خا: ستاره توکل و در دیگری ستاره تسلیم و در دیگری ستاره تفویض
- ۹- النجم ۹/۵۳
- ۱۰- خا: و در دیگری ستاره معرفت و در دیگری ستاره رضا
- ۱۱- طه ۵/۲۰
- ۱۲- الانعام ۷۷/۶ و ۷۸
- ۱۳- منسوب
- ۱۴- خا: است به علاج رجوع شود به کتاب الطواصین (چاپ پاریس ۱۹۱۳)، ص ۵۱
- ۱۵- خا: ظاهر شود
- ۱۶- خا: این مبادی
- ۱۷- خا: عنایت باشد
- ۱۸- ۱۸- دا: سر کاینات
- ۱۹- خا: باطن او گردد
- ۲۰- توبه ۳۲/۹
- ۲۱- منسوب است به بایزید بسطامی. در اسرار التوحید (تهران ۱۳۳۲ شمسی)، ص ۵۵ چنین آمده: «وا از این جاست کی از مشایخ یکی می گوید کسی انا الحق و دیگر گوید سبحانی و شیخها می گوید که لوس فی جبتی سوی الله».
- ۲۲- خا: سید کاینات
- ۲۳- خا: چون حسن تربیت
- ۲۴- در نسخه «دا» بجای مسد کنند دو کلمه دیگر است که نتوانستم آنها را بخوانم
- ۲۵- خا: نامهدأ
- ۲۶- خا: حقیقت آن ناسخی

سدره خدائندی است تا بروفق کمال عزت کس را راه بدو جز بخواست او نبود چون نور محمدی راه‌نمای عالم خدائندی گردانیده متابعان روش او به نورپاک محمدی سید اولین^۱ و آخرین روزن خانه عبودیت گشاده گردانید، تا شعاع آفتاب حقیقت درخانه عبودیت افتد، هوای بساطن^۲ را از فضای عالم قدوسی^۳ تمیز کند، قدم از هستی در راه نیستی نهد^۴، به «نور الله» در کمال انوار روحانیت نقصان عبودیت و افتقار و احتیاج بازیابد «لا تظردونی کما اطردت النصارى عیسی بن مریم» گفتن گیرد، بل «انا الحق» «انا التراب» شود، وصمت حدوث^۵ بر صفحات جمال عالم روحانیت مشاهده کند، رویش با عالم روح افتد، نادر ولایت دل بود، چون از صفات ظاهر عبر کرد^۶ تجلی انوار روحانیت ظاهر شد چون به ولایت روح رسید^۷ سر تجلی روح صورت تجلی حق شود، چون روش در آن ولایت صفت کمال یافت صورت که محل قشر دارد بر خیزد تجلی صفات حق از پوست تجلی صفات روحانیت به درآید صفت عبودیت روی در فنا نهد^۸: «قل جاء الحق وزهق الباطل»^۹ مکاشف گردد، روح موسی صفت در میعاد عبودیت بر طور دل «ارنی انظر الیک»^{۱۰} ورد وقت خویش سازد، ضربت «لن ترانی»^{۱۱} به جان چنان رسد، زیرا که رؤیت اقتضای وجود بیننده کند، تا ظهور انوار صمدی وجود صفات بندگی صورت امکان ندارد «اما انا واما انت و الا فلا تجمع» اشارت به ولایت دل افتد^{۱۲} که محل ظهور اسرار استوی اوست «ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی»^{۱۳} نهاد طلب دو زخ صفت که خاصیت «هل من مزید» دارد، و به بشریت مکالمه^{۱۴} تشنگی و تمطش میفروده است که:

مسابال ریقک لیس ملحماً طعمه

و یزیدنی عطشاً اذا مذاقته

پروانه و ارجان نثار شمع رخسار مطلوب و محبوب کند، بوی صدق از مجمر جان متصاعد شود، و ناله «هل من مزید»^{۱۵} خون آلود به نیاز به حضرت^{۱۶} رسد، برق تجلی جلال به جهد صاعقه‌ای در نهاد طور و موسی^{۱۷} افتد «فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا»^{۱۸} هم چنان که در نهایت ولایت ملکوت است و استغفار^{۱۹} «لا احب الا فلین»^{۲۰} بود، چون مسد لطف «آثار البقا بعد القنا» ظاهر گرداند و آب عنایت هستی بر روی^{۲۱}، نیستی ز ندسر «فینبتوا کما

رتال جامع علوم انسانی

- | | |
|---|---|
| ۱- خا، سد راه خدائند گردانیده که متابعان روش او به نورپاک سید اولین | ۲- خا، حوالی باطن |
| ۳- خا، عالم قدس | ۴- خا، قدم هستی را در نیستی نهد |
| ۵- خا، وصمت حدوث | ۶- دا، از صفات عبر کرد |
| ۷- خا، چون به روح رسیده | ۸- خا، تجلی صفات روح |
| ۹- الاسرأ ۱۷/۸۱ | ۱۰- الاعراف ۷/۱۴۳ |
| ۱۱- الاعراف ۷/۱۴۳ | ۱۲- خا، به ولایت دل است |
| ۱۳- الاعراف ۷/۱۴۳ | ۱۴- خا، مکالمه تشنگی افزوده پروانه جان نثار |
| ۱۵- ق ۵۰/۳۰ | ۱۶- خا، خون آلود |
| ۱۷- دا، طور موسی | ۱۸- الاعراف ۷/۱۴۳ |
| ۱۹- خا، ملکوت انابت | ۲۰- الانعام ۶/۷۶ |
| ۲۱- دا، آب عنایت بر روی | |

ينبت الجنة فسی مثل السيل» ظاهر گردد، افاقت «فلما افاق»^۱ روی نماید وظیفه استغفار این^۲ حالت از خود تبری کردن بود^۳ وبدون ولی جستن^۴ که: «قال تبت اليك وانا اول المؤمنين»^۵. اما سفر خاص الخاص در عالم الوهیت^۶ است بدایت ظهور آثار كَشَش بود عالم الوهیت بای نهایتی آن به نسبت عالم ملك^۷، وملکوت نهایت پذیر است علی الحقیقه. اما عالم ربوبیت نهایت پذیر نیست، اختلاف مقامات سالکان^۸ منتهی در این ولایت پیدا گردد تارونده از صفات خود عبر نگرده^۹ پیری را نشاید، و حقیقت «کنفس واحدة»^{۱۰} این جا پیدا شود،^{۱۱} نسبت بشریت منقطع گردد اختلاف طبایع متلاشی شود. یکرنگی توحید روی نماید فرق میان ولایت و نبوت علی الحقیقه ظاهر گردد^{۱۲} كَشَش به كوشش مبدل شود، چنان که صورت عبودیت و معاملات برنخیزد بلکه چنان که نظر رونده از دید معامله محو شود و چون صورت معامله^{۱۳} پوست جذبات و تنق مخدرة غیب است^{۱۴} چندان که جذبات حق متواتر می شود معامله ظاهر فزون می شود،^{۱۵} و هر ساعتی به صفتی دیگر متجلی شود^{۱۶} از زندگی که به صفات بشریت داشت برنخیزد زندگی «فلنحیینه و حیوة طیبه»^{۱۷} ثابت گردد، اگر چشم نظر کند «فی بیصر» و اگر به گوش استماع کند «فی یسمع» و اگر در عالم شهادت تصرف کند «فی یعقل»^{۱۸}

انا من اهوی و من اهوی انا^{۱۹}

شبهه حلول برخاسته، چه در حلول اثبات محل است، شك «عیسی ابن الله و عزیز ابن الله» محو گشته، در ثبوت اثبات^{۲۰} اثبیت است. بیان اجمال^{۲۱} از این سفر این قدر در قلم توان آورد^{۲۲} تفصیل منازل مبنی بر نودونه نام بلکه بر هزار و یک نام است.

- ۱- الاعراف ۱۴۳/۷
- ۲- خا، استغفار در این
- ۳- خا، از خود دوگشعن ود.
- ۴- خا، تولا کردن
- ۵- الاعراف ۱۴۳/۷
- ۶- دا، عالم عبودیت
- ۷- دا، نسبت
- ۸- خا، اختلاف سالکان
- ۹- خا، که رونده تا در صفات عبره نکند
- ۱۰- لقمان ۲۸/۳۱
- ۱۱- دا، کنفس واحده پیدا شود
- ۱۲- خا، پیدا شود
- ۱۳- خا، كَشَش به كوشش مبدل گردد و چون صورت معامله
- ۱۴- خا، غیبت باشد
- ۱۵- خا، افزون می گردد
- ۱۶- خا، و هر ساعتی صفتی دیگر تجلی می کند
- ۱۷- النحل ۹۷/۱۶
- ۱۸- اشاره است به: «لا یزال عبیدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت له سمعا و بصر اید او مؤیدا و لسانا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطن» رجوع شود به فوائج الیعمال و فوائج الجلال شیخ نجم الدین کبری (ویرساده ۱۹۵۷)، ص ۱۰۱ و نیز تمهیدات عین القضاة (تهران ۱۳۴۱) ص ۲۷۱.
- ۱۹- مصراع بیتی است از حلاج که تمامی آن بدین صورت است،
انامن اهوی و من اهوی انا
نحن روحان حملنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصرته
و اذا ابصرته ابصرنسا
- ۲۰- خا، چه در نبوت اثبات
- ۲۱- خا، دیوان حلاج (پاریس ۱۹۱۱)، ص ۹۳.
- ۲۲- در قلم آورده شد

«سافروا تصحوا و تغموا» - سفر کنید تا صحت یابید - سفر ظاهر مرصحت ظاهر نیست، که چون^۱ طبیعت و مزاج بسا هوای معین نحو کرده باشد تبدیل هوا موجب بیماری گردد، چه اقلیمی راهوائی دیگر است، و هر مزاجی را هوای دیگر، هوای اقلیمی که به ترکستان مخصوص است سبب صحت مزاج ترکان است، که اگر ترك را به بلاد گرمسیری بری سبب بیماری و هلاکت او شود، و همچنین در حقی هندو^۲ و هوای ترکستان تصور می باید کرد. پس معلوم شد که «سافروا تصحوا» مراد از این سفر، سفر باطن است^۳ که ازو بیماری «فی قلوبهم مرض»^۴ به صحت عرفان مبدل شود^۵، چنان که خلیل الله صلوات الله علیه فرمود که: «انی سقیم»^۶ - پس روی به طلب صحت^۸ آورد و حقیقت «سافروا تصحوا و تغموا» باز شناخت که «انی ذاهب الی ربی سیه دین»^۷ صحت در ولایت دل و غنیمت در ولایت روح از ولایت ربوبیت و عالم کشش عبادت است ناکرده چه در غنیمت و صحت بنا بر اثبات است^{۱۰} و ظهور آن ولایت بنا بر^{۱۱} نفسی «لاتبقی ولا تدر».

حق - سبحانه و تعالی - طالبان تشنه، و عاشقان جگر سوخته را از این مناهل و مشارب محفوظ و سیراب گرداناد. بحق محمد و آله اجمعین، والحمد لله رب العالمین. ۱۲.
تمت الرسالة، علی يد اضعف عباد الله برهان بن امیر حاج بن عمر الحافظ الاقصرای احسن الله خاتمه، فی حادی عشر شهر شوال سنة ست و سبعماية^{۱۴}

به تصحیح: کرامت رعنا حسینی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ۱- خا، چه چون ۲- خا، و هر هوای را مزاجی دیگر ۳- خا، در حق هندوان
۴- خا، مراد سفر باطن است ۵- البقره ۱۰/۲ و المائده ۵۲ و ۵۳ ۶- خا، مبدل گردد
۷- الصافات ۸۹/۳۷ ۸- خا، طب صحت ۹- الصافات ۹۹/۳۷ ۱۰- خا،
چه صحت و غنیمت برابر اثبات است ۱۱- خا، ظهور آن بنا بر ۱۲- المدثر ۲۸/۷۴
۱۳- خا، از این مشرب هذب سیراب گرداناد و از آفات محفوظ دارد؛ بمنه و سمة جوده و صلی
الله علی سیدنا و مولانا محمد و علی آله و صحبه و عترته و ذریته و سلم تسلیماً کثیراً.
۱۴- خا، تمت الرسالة فی السفر للشیخ العارف المکمل مجدالدین البغدادی - قدس سره -
بمؤن الله و منه.